احاطه مبدأ مطلق در آیه «لا أُحِبُّ الْأَفِلِينَ»

[در شرح] صفحه هفتاد و پنجم بودیم؛ در حدیث بیست و هشتم. مرحوم شیخ صدوق، بعد از اینکه مقصودشان از حدیث را گفتند، فرمودند: «والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة ، وقد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليه‌السلام». موضع الحاجة این حدیث را به این صورت بیان کردیم: **«لأنّ الأفول من صفات المحدث لا من صفات القديم».** افول به این صورت است.

«فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»[1]؛ ظاهراً در اینجا، تناسب حکم و موضوع می‌آید و الّا فی حد نفسه خیلی‌ها هستند که سراغ این می‌روند که افول را ببینند، افول را رصد کنند، دوستدار صحنه‌های غروب هستند. «لا احبّ الآفلین»؛ نه یعنی من غروب را دوست ندارم. خیلی روشن است. چون قبلش فرمودند: «قالَ هذا رَبِّي فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»؛ وقتی کلام در مقام صحبت ربوبیت است، یعنی من ربّی را که آفل باشد، دوست ندارم. نه اینکه در دستگاه عظیم خلقت، افول و طلوع را دوست ندارم. آن جای خودش است. «ربّی» با «آفل» جور در می‌آید. این خیلی مطلب مهمی است. فطرت انسانها طوری است که خدایی که فطرتها به او گرایش دارند، با افول جور در نمی‌آید. آنها ربّی می‌خواهند که همیشه و همه جا با آنها باشد. **«ما يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلٰثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُمْ وَلا أَدْنىٰ مِن ذٰلِكَ وَلا أَكْثَرَ إِلّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما**[2]

، **«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنتُمْ»**[3]؛ «أَيْنَ ما كُنتُمْ» یعنی افول ندارد. یکی از مهمترین جملاتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مکرر عرض کرده‌م و می‌توانید جزو معجزات قولی حضرت به حساب بیاید؛ همین جمله است که حضرت فرمودند: چشمها نمی‌تواند خدا را ببیند؛ **«ولم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلا»**[4]؛ حائل أی زائل. هر چه را چشم می‌بیند، شما می‌توانید از آن چشم برگردانید. وقتی از آن چشم برگرداندید، دیگر آن را نمی‌بینید. اما نمی‌توانید از خداوند متعال چشم برگردانید. این جمله در بیان مقصود چقدر مهم است. چرا چشم آن را نمی‌بیند؟؛ چون وقتی چشم برگرداندید، دیگر آن را نمی‌بینید. اما او اینطور نیست؛ هر کجا چشم برگردانید، باز دارید او را می‌بینید. «فيكون بعد انتقالها حائلا»؛ ممکن نیست او از منظر زائل شود. **«فَأَيْنَمَا**

تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ»[5]؛ نمی‌توانید جایی رو کنید، «فيكون بعد انتقالها حائلا»، که از چشم بیرون برود. او محیط است؛ مبدأ همه چیز است. حتی افول در بعضی از صحنه‌ها، نه افول زیر افق برای ستاره‌ها. در برهان مبدائیت مطلقه، همین نکته بود. یعنی شما به هر فضایی وارد بشوید، آن جا احاطه مبدأ مطلق وجود دارد.

احاطه مبدأ مطلق در استحاله اجتماع نقیضین

باز اشاره به این موضوع خوب است؛ در همین مباحثه، یکی از آقایان نشسته بود. بین یکی دیگر از آقایان مباحثه شد. گفتند: خیالت جمع باشد، اگر خدا هم نبود، تناقض محال بود. یعنی استحاله تناقض یک امر درستی است که ربطی به خدائیت خدا ندارد! اما این حرف روی مبانی ک

بحث شد، حرف بسیار غلطی است؛ یعنی حتی اگر در فضای حقانیت و صدق تناقض هم بروید، آن جا هم احاطۀ مبدأ مطلق هست. این جور نیست که شما یک جایی بروید و او نباشد. اگر بگویید: چ خدا باشد و چه نباشد، تناقض محال است، ، در موضع صدق و حقانیت تناقض، افول کرده است. یعنی شما به جایی رفته‌ای که مهم نیست او باشد یا نباشد. در آن فضا افول کرده است. «لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»؛ آن فطرتی که در انبیاء و اوصیاء بوده، ما را به یک مبدأیی می‌برند که به‌ط مطلق، افول او در هیچ فضایی و میدانی از میادین نفس الامر، ممکن نیست.

شاگرد: فرضش که مشکلی ندارد.

استاد: اتفاقا فرضش هم نمی‌شود.

شاگرد: می‌توانیم یک جایی را فرض کنیم که خداوند نباشد!

استاد: سه برهان بود؛ برهان از او به‌سوی او، همین را می‌گفت. می‌گفت: مبدأ مطلق متعال، طوری است که وقتی می‌خواهید فرض بگیرید او نیست، باید با خود او این فرض را جلو ببرید. فقط باید تصور کنید. این جور نیست که به شما اجازه بدهد؛ مگر این‌که او را آن جوری که هست تصور نکرده باشید. صحبت سر این است که طبق براهین، می‌خواهیم مبدائیت مطلقه را بگوییم.

«وَلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ» [6] استحالۀ تناقض، امر هست یا نیست؟؛ امر نفس الامری است. معلوم است و همه می‌فهمند، اما باز «الیرجع الی اللّه»؟! «وَلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ» و لذا همین که انکار کنیم و فرض بگیریم خود او نباشد، پس از اثبات او و با خود او، به‌سوی انکار او سیر می‌کنیم. اصلاً غیر از این نمی‌شود؛ به شرطی که درست تصور شود. بنابراین افول برای خداوند متعال، معنا ندارد.

شاگرد: می‌توان برای مبدأ تناقض، افول فرض کرد؟

استاد: بله؛ در یک موطن دیگری. آیا استحالۀ تناقض، عین الانسان کاتب است؟؛ نیست. چون تمایز هویتی و عین ثابتی با هم دارند، در فرض عین ثابت امکان انسان، استحالۀ تناقض حضو ندارد.

شاگرد: به آن یک جور احاطه دارد.

استاد: طولیت دارد؛ طولیت غیر از احاطه است. احاطه‌ای که این به آن بدن باشد. اصل امتیاز این را می‌آورد. امتیاز بین اعیان هم ولو طولی باشد، یک نحو امتیازی است که «بینونة عزلة» [است]. در آنجا یک جور معنا دارد. «لا احب الآفلین» این بود.

در آیۀ شریفه هم بود که تقریری خیلی عالی داشت: «قُل لِّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِ

«لَّبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا» [7] «ذی العرش» یکی از مهم‌ترین کاربردهای قرآن کریم برای مبدائیت مطلقه است. یعنی هر جور بخواهید خداوند را فرض بگیرید، همه این خدایان مفروض شما، باید به او برگردد. یعنی یک مبدأ مطلقی است که تمام حقائق نفس الامریة، به او بر می‌گردد. هر کجا بروید، همه به او بر می‌گردد: « قُل لِّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي سَبِيلٗا»؛ العرش چیست؟؛ تمام حقایقی است که ممکن است. بینونات به توان بینونات به توان بینونات؛ او ذی العرش است. او صاحب این العرش است. وقتی صاحب است، هر چه شما تلاش کنید، دون العرش است. به عرش می‌رسد، ولی او ذوالعرش است. این از چیزهایی است که برای او افول معنا ندارد.

شاگرد: در آی «لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا»[8]، قرآن یک فرضی از خداوند متعال را می‌گیرد که در آنجا وجود ندارد.

استاد: آنجا متفرع بر فسادش است.

شاگرد: بالأخره تصورش که شد. اول باید فرض بکنیم تا حکم فساد بیاید. بنابراین فرض شده است.

استاد: مانعی ندارد که خود همین فرض، مبتنی بر اثبات آن مبدأ مطلق بوده است، اما غیر اللّه. «الاّ» به‌معنای غیر است. «الاّ» صفت است.

شاگرد: یعنی الهی غیر از اللّه فرض شد.

استاد: پس بین اله غیر اللّه مفروض با فساد رابطه هست. اما خود همین قضیه شرطیه که استحالاه‌اش صدق است، به آن اللّه‌ای است که این آله غیر او بودند.

شاگرد۲: نکته این است که عدم خدا در اینجا، باز فرض نشده است. شما گفتید مطلقاً عدم خداوند فرض ندارد، در همین آیه هم عدم خدا، فرض ندارد. غیر خدا را فرض می‌کند.

استاد: آن هم غیر اللّه. یعنی نکته این است که همان جا، اگر آله را در کار بیاوریم که یکی از آنها همان اللّه‌ای است که انبیاء به‌سوی او دعوت می‌کنند، دیگر فرضش هم کنار می‌رود. «الاّ اللّه» هست که فرض می‌گیریم و استحاله هم را می‌آورد. یعنی در خود همین قضیه شرطیه، «الاّ اللّه» بودن، قوام کار است.

بنابراین آنچه که بشر به دنبالش آن است، خدایی است که همه جا با او است. ولو در کشتیای که چهار موجه می‌شود، برای او جلوه می‌کند. اما آنچه که فطرتش می‌خواهد ربّ‌واباشد، باید این ربّ، هیچ کجا افول نکند. هیچ کجا، احاطه او صدمه نبیند. هیچ کجا خللی در حضور تامه او وارد نشود. این راست؛ این فطرت است که می‌گوید: «لا احبّ‌الآفلین».

---

[1]. الانعام، آیه ۷۶.

[2]. المجادلة، آیه ۷.

[3]. الحدید، آیه ۴.

[4]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۳۱.

[5]. البقرة، آیه ۱۱۵.

[6]. هود، آیه ۱۲۳.

[7]. الاسراء، آی ۴۲.

[8]. الانبیاء، آی ۲۲.

بازبینی #3
ایجاد شده 14 دسامبر 2024 13:31:18 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 دسامبر 2024 15:59:46 توسط ... .